



از قرق تا خروس خوان

شب ما چه با شکوه است
وقتی که گل‌وله‌ها
آن را خالکوبی می‌کنند
و دل ما را
دل‌های مظطرب ما را
در دو سوی شب
بانگ الله کبر
به هم وصل می‌کند.

شب ما چه باشکوه است
وقتی که تاریکی
شهر را متحد می‌کند.

شب ما چه با شکوه است
وقتی که دستی ناشناس
دری را
بر رهگذری مبارز
می‌گشاید و
شوق و طپش، در دالان
بازوی هم را می‌فشرند.

شب ما چه با شکوه است
وقتی که نظامیان
در محاصره چشمان شب زنده دارمان
اسیرند.
شب ما

چه غمگانه با شکوه است
وقتی که فریاد و ستاره
در آسمان گره می‌خورند
و بر بام‌ها، سایه‌ها
خاموشانه
ترحیمی ساده دارند.

از قرق
تا خروس خوان
شبروان
دل ما را در کوچه‌ها
چون مشعلی دست به دست
می‌گردانند
و خواب، بیهوده
بر فراز شهر پرسه می‌زند.

کشتگان سحر را نمی‌بینند
اما

صبح حتمی الوقوع است .
سیاوش کسرایی / تهران 1357